

## تصحیح

رساله إلى صديق في إبطال ما نسب إليه في الخطب

از نامه‌های مهم ابن سینا

محققلی حبیبی\*

... أن «البريء» جرىء؛ وأن «الكذب» لا جرئية لسيئه؛ وأن «الباطل» لا نهاراً لئله؛ والعقول قاعدةٌ – للتمييز – بمرصد.  
... که «بی‌گناه» دلیر است؛ و سبیل «دروغ» جریان ندارد؛ و شب «باطل» روز ندارد؛ و خردها برای تمییز در کمین نشسته‌اند.

مقدمه مصحح

در مقدمه لازم است به چند مطلب مختصر اشاره شود:

۱- انتساب رساله به ابن سینا

به نظر مصحح، ملاحظات صحت انتساب آن را به ابن سینا تأیید می‌کند:

---

\* عضو هیأت علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

- الف- ذکر آن در نامه سرگذشت از جوزجانی  
 ب- وجود نسخه‌های متعدد با تاریخ بالنسبه کهن از جمله نسخه شماره ۴۸۴۹ ایاصوفیه که در تاریخ ۶۹۷ مقابله شده و قطعاً اصل نسخه قدیمی‌تر از آن است. در تمام نسخه‌ها رساله از ابن‌سینا دانسته شده است.  
 ج- موضوع رساله که با شرح حال ابن‌سینا مطابقت دارد.

## ۲- نام رساله چیست؟

- در نسخه‌های به‌دست آمده نام آن به اختلاف نقل شده است:  
 الف- «رسالة الشيخ في انتفاء ما نسب إليه من معارضة القرآن» جواباً عمّا كتب إليه ابوعميد الجوزجاني في هذا المعنى (نسخه ف).  
 ب- «رسالة الشيخ إلى عبیدالله الجوزجانی» جواباً عمّا كتب إلى الشيخ الرئيس روح الله رمسه في الانتفاء عمّا نسب إليه من معارضة القرآن (ق) که قریب به نخستین است.  
 ج- «رسالة إلى صديق في إبطال ما نسب إليه في الخطب» (ن.ث).  
 د- «رسالة في الانتفاء إلى ما نسب إليه» (رسائل ابن‌سینا: تصحيح حلمی ضیاء اولکن، استانبول، ۱۹۵۳ م).

## ه- «رسالة الشيخ الرئيس إبي علي» (ص ۱).

چنان‌که ملاحظه می‌شود در چاپ ترکیه، موضوع رساله عبارت است از رد آنچه به او نسبت داده شده است در خطبه‌ها و موضوع نسبت مشخص نیست. در نسخه «ف» موضوع نسبت عبارت است از «معارضه با قرآن» و رساله در رد آن است. در نسخه‌های «ن» و «ث» موضوع نسبت عبارت است از آنچه در خطبه‌ها گفته و رد آنها است. و از متن رساله برمی‌آید که این تعبیر درست است و مشکل در خطبه‌ها بوده است و اشاره‌ای به «قرآن» نشده است مگر اینکه بگوییم سوءاستفاده از خطب است برای معارضه با قرآن. هم‌چنین، به روشنی برمی‌آید که در خطبه‌ها چه مشکلی بوده است، آن‌قدر هست که شیخ‌الرئیس توضیح می‌دهد عبارات مسجّع او را دست-

کاری کرده‌اند. به طوری که بر معانی چندپهلوی قابل حمل گردد و تأویل پذیر شود و آنگاه به دلخواه خود توجیه و تأویل کرده و او را متهم کرده‌اند.

بنابراین، عنوان «رساله الی صدیق فی ابطال ما نسب الیه فی الخطب» که در نسخه‌های «ن» و «ث» آمده است، چون با محتوای رساله کاملاً سازگاری دارد، مناسب‌ترین نام برای این رساله است و مصحح در این گزارش آن را انتخاب کرده است. و البته، هر نامی انتخاب شود از ابن‌سینا نیست بلکه استنباط دیگران است.

### ۳- مخاطب نامه کیست؟

مخاطب شیخ‌الرئیس در نامه، درست روشن نیست: از بعضی نسخه‌ها برمی‌آید که مخاطب ابن‌سینا، جوزجانی است و در برخی دیگر «شیخ» و در بعضی «فقیه» مورد خطاب است، بی‌آنکه روشن باشد این شیخ یا فقیه دقیقاً کیست. خطاب به «فقیه» با احترامات خاص است مثل «سیدی و مولای اَطال اللّهُ بقاءه و اَدامَ تأییدَه» که مکرر آمده است. در خطاب به «شیخ» احتمالاً مقصود ابوعبید جوزجانی است که در عنوان نسخه‌ها از او ذکری رفته است. با این حال، ابهام باقی است زیرا ابن‌سینا در این نامه خطاب به «شیخ» یا «فقیه» اظهار می‌کند که لااقل برخی از خطبه‌ها را پیش او خواهد فرستاد تا داوری کند. از برخی نسخ برمی‌آید که آن شیخ یا فقیه در ری بوده است و شیخ‌الرئیس بر آن بوده است تا نسخه‌هایی از خطب خود را برای او بفرستد تا حقیقت امر روشن شود، در حالی که ظاهراً ابوعبید نزد شیخ در همدان یا اصفهان بوده است.

گرچه ابن‌سینا خطاب به «فقیه» یا «شیخ» می‌گوید قبلاً در همدان با ابن‌مدعیان دروغزن مواجه شده است، اما از این نوشته برمی‌آید که این نامه یا جوابیه را از همدان نوشته باشد به خصوص که دریافت خبر موافقت «شیخ» را برای مسافرت به اصفهان مؤده تلقی کرده است، پس احتمالاً خود او در اصفهان بوده است و از اینکه مثلاً شیخ را در اصفهان ملاقات خواهد کرد خوشحالی خود را در نامه ابراز کرده است.

## ۴- این رساله نامه است یا جواب نامه؟

از برخی نسخه‌ها برمی‌آید که نامه مستقلاً است و در برخی از نسخه تصریح شده است که جواب نامه ابو عبید جوزجانی است.

## ۵- ادبیات نامه؟

این نامه، بسیار ادیبانه نوشته شده و دارای عبارات و تعابیر لطیف و وزین است. مشحون از تعبیرات و ظرائف ادبی، مشتمل بر تشبیه و استعاره و لغات مشکل و امثال سائر، اما در عین حال روان و بی‌تکلف است. من امیدوارم مورد توجه ادیبان نکته‌سنج واقع شود.

## ۶- موضوع نامه؟

موضوع نامه دفاع از خود در قبال يك تهمت است، اما دفاع چنان زیبا و هوشمندانه صورت گرفته است که دفاع‌کننده بی‌آنکه موضوع را به خود بگیرد و در مقام دفاع از خود برآید، حمله تهاجمی به آمران آن شخص طرف کرده و او را يك عامل ضعیف دیگران نشان داده و در عین حال به لحاظ همین دست‌نشانده‌گی، علاقه خویش را به بخشودن او که حاکی از کرامت خود اوست به نوعی ابراز کرده است؛ و البته، آمران اصلی و شیوه آنان را در تخریب او با استفاده از مقدسات دین و عوام-فریبی به خوبی روشن کرده است.

اگر عناوین برخی نسخه‌ها را که قبلاً ذکر شد درست بدانیم، معلوم می‌شود کسی با اتهاماتی به ابن سینا سبب شده بود که کسانی شیخ‌الرئیس را به عارضه با مقدسات دین مثلاً قرآن کریم متهم و تکفیر کنند. جوزجانی این موضوع را به اطلاع ابن سینا می‌رساند و شیخ‌الرئیس در جواب نامه به جوزجانی یا به يك فقیه موضوع را این-گونه توضیح می‌دهد که اصل مسأله سابقه دارد و در همدان قبلاً با چنین اقداماتی روبرو بوده است و بعد با بیانی بسیار ادیبانه شیوه آن شخص و آمران او را که با استفاده از مقدسات دینی به تخریب چهره کسانی چون ابن سینا پرداخته‌اند برجسته می‌کند. این نامه نيك نشان می‌دهد که نویسنده آن يك ادیب مبرز است که علاوه بر ادب، از نیرنگ‌های اجتماعی روزگار خود نیز به خوبی آگاه است، مثلاً بیان می‌کند

که این مدعی با دریافت رشوه و تلقین دیگران به صورت دست‌نشانده به چنین کار زشت اقدام کرده است. هم‌چنین، نشان می‌دهد که آن شخص قبلاً از کارگماشته‌های خود او بوده و از او حقوق می‌گرفته و مخالفان با احتمال نارضایتی درونی او از رئیس پیشینش و تلقین چنین اندیشه‌ای بر او، سابقه آشنایی و خدمت‌گذاری را وسیله وارد کردن او بر این اقدام شیطانی قرار داده‌اند.

هم‌چنین توضیح می‌دهد کارهای مورد دستبرد و تمسک شیادان، عموماً خطبه‌های توحیدی و دینی او است که مثلاً در وصف پیامبر و حکمت الهی ایراد کرده و با دست‌کاری ممکن می‌شده است عوام را علیه شیخ شوراند و لذا با آثار فلسفه محض او چنین کاری نشده است، چون فتنه‌جویان متوجه بوده‌اند که عوام را با آن مفاهیم کاری نیست.

ابن‌سینا هم‌چنین راه سوء‌استفاده از سخنان او را برای تهمت زدن به او، در این رساله به خوبی تبیین و تحلیل کرده است: به‌نظر شیخ آنان وسیله تهمت زدن به او را استفاده از کلمات مسجع او با دست‌کاری و قابل تأویل کردن عبارات، و با سوء‌استفاده از ایمان مردم به ارزش‌های اعتقادی انتخاب کرده‌اند. ابن‌سینا با بیان روش آنان در این تهمت، نشان داده است که آنان را هیچ داعیه‌ای برای حفظ دین و ارزش‌های آن نیست و گرنه مرتکب تهمت و بهتان که از گناهان مسلم است نمی‌شدند؛ غرض آنان شکستن حریم کسی چون ابن‌سینا است، نه غم دین و دینداران.

به‌نظر مصحح موضوع این رساله معرف وضع فرهنگی زمان ابن‌سینا نیز هست که چگونه شیادان و حسودان و فرصت‌طلبان به نام دفاع از ارزش‌های دینی حتی کسانی چون ابن‌سینا را طعمه عوام‌فریبی خویش می‌کنند. این رساله، داستان گویای این شیوه و غم حق‌جویان و فرزندان بزرگی چون ابن‌سینا است؛ اما، مهم این است که ابن‌سینا با توضیح واقعه و تحلیل شیوه شیطانی و نحوه فریب‌کاری آنان، شیوه آنان را افشا کرد و در برابر آنان سکوت نکرد؛ بر این قبیل نامردمی‌ها میدان را باز نگذاشت تا چنین کسانی در مسند حق‌جویی و حق‌طلبی آرام بنشینند و حق به جانب، به اغوای خلق، گرم برانند و شاید رباعی معروف و منسوب به ابن‌سینا در چنین موقعیتی سروده شده باشد:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود  
در دهر چون من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود

### شیوه تصحیح و معرفی نسخ:

از این رساله نسخه‌های متعددی در دست است و چندین نسخه در این تصحیح، از ایران و ترکیه، مورد استناد قرار گرفت؛ اما، نسخه‌ها عموماً دارای غلط‌های بسیار و فاحش است و مصحح - گرچه با همه کوشش - از صحت کار خود مطمئن نیست، اما «المیسور لایترک بالمعسور» با مراجعه به کتب لغت معتبر که از قدمت و صحت و اعتبار لازم برخوردارند تا حدودی متن را قابل خواندن کرده است؛ گرچه انبوه نسخه بدل‌ها ممکن است برای خواننده خسته کننده تلقی شود، اما راه را برای اهل اجتهاد باز می‌گذارد که بر مبنای تشخیص خود عبارات مناسب را انتخاب کنند؛ بنابراین، هیچ نسخه‌ای اصل قرار داده نشده و عبارات متن گزینشی تدوین شده است. لغت‌های نامأنوس و عبارات مبهم در حد فهم مصحح توضیح داده شده و با مشکول ساختن بعضی کلمات و اعمال قواعد سجاوندی تا حدودی از مشکلات متن کاسته شده است.

نسخه‌های مورد استناد عبارتند از:

- ۱- ص ۲، نسخه ش ۴۸۴۹/۵ ایاصوفیه، مقابله در تاریخ ۶۹۷.
- ۲- م، نسخه ش ۳۶۸۸ کتابخانه اسعد افندی، تاریخ کتابت: ۷۳۷ ق. این نسخه در حواشی تصحیحاتی دارد.
- ۳- ث، نسخه ش ۳۴۷۷ احمد ثالث. تاریخ کتابت ۸۶۶ ق (به گزارش دکتر مهدوی از رساله سرگذشت).
- ۴- ص ۱، نسخ ش ۴۸۲۹ کتابخانه ایاصوفیه.
- ۵- ن، نسخه ش ۴۸۴۹ نورعثمانیه، تاریخ کتابت: قرن ۱۰ (به گزارش دکتر مهدوی از رساله سرگذشت).
- ۶- ش، نسخه ش ۱۱۴۹ دانشگاه تهران. به خط مرحوم استاد سید محمد مشکوة. بنا به نوشته خودشان از روی يك نسخه خطی مغلوط، در آخر

مجموعه رسائل ابن سینا به شماره مذکور، استنساخ کرده‌اند و اظهار امیدواری کرده‌اند که بعداً با مقابله با نسخ دیگر تصحیح کنند.

۷- ق. نسخه ش ۱۱۴۵۲ آستان قدس رضوی.

این رساله، پیش از این، در مجموعه «رسائل ابن سینا» با تصحیح حلمی ضیاء اولکن، استانبول، ۱۹۵۳ م تحت عنوان «رسالة فی الانتفاء إلى ما نسب إليه» صص ۴۱-۴۳ بر اساس نسخ ش ۳۶۸۸ اسعد افندی (ردیف ۲ این مقدمه)، ش ۳۴۷۷ احمد ثالث (ردیف ۳) و ش ۱۴۴۸ حمیدیه (به آن دست‌نیافته‌ام)، منتشر شده است؛ امّا، این چاپ بیش از آن مغلوط است که بتوان از آن مقصود نویسنده را دریافت.

مصحح هنوز در جستجوی یافتن نسخ مطمئن‌تری است تا شاید نیازی به این همه نسخه بدل نباشد و موارد معدود دشوار نیز حل شود.

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>١</sup>

وصل كتاب<sup>٢</sup> الشيخ<sup>٣</sup> ووقفت<sup>٤</sup> على مضمونه واستجسمت<sup>٥</sup> حظَّ الأنسِ بما<sup>٦</sup> بشرتني فيه.

من خبر سلامته، و ما صمَّ عليه من موافقه الصحبة<sup>٥</sup> إلى إصفهان و سألتُ الله تعالى أن يكفِّيه<sup>٦</sup> في جميع المذاهب و الأسباب<sup>٧</sup> أقصى ما يغزوه<sup>٨</sup> محبته و يستهدفه<sup>٩</sup> أمله<sup>١٠</sup> و يحسن فيه عاقبته و هو القريب المجيب.

و أمَّا ذلك الحديث الذي بلغه من ذلك الإنسان الذي ذكره، فلاتلفتن<sup>١١</sup> لفت<sup>١٢</sup> تلك السخافة، و لا تتربأن<sup>١٣</sup> رباً<sup>١٤</sup> تلك الخرافة؛ فإنَّ من عرف قدرى و وزنى زاد<sup>١٤</sup> أمثال هذه

١. ق. + عونك يا لطيف

٢. ق: خطاب

٣. ن، ت، ص ١، الفقيه سيدي و مولاي أطال الله بقاءه (نسخه ها: بقاؤه) و أدام تأييده

٤. ف: لنا

٥. ف: الشحنة

٦. ش، ق: يكفِّيه / ساير نسخ: يلقيه

٧. ش: - و الأسباب

٨. ف: يعرف / ص ١، ص ٢، ت، ن: الأقصى ما تعذر (هامش ص ٢: يغزوه) غزاه: أرادته و قصده.

٩. ن: يسهد في

١٠. ف: اوله

١١. ف: فلاتلفتن (نسخه بدل: فلاتلفتن) / ص ١: فلايلقن / ش: فلاتلفتن

١٢. ق: بلفت

١٣. ق (ص ٢، نسخه بدل: رب) / ص ١، ص ٢: ربا. ربا: اطلع، حفظ، نظر (سان/العرب). چشم داشتن، دیده بانی

کردن

١٤. ص ١، ن، ت: راد / ش، ص ٢: زاد / ف: درأ. «زاد» و «درأ» دَمَع.

الظَّنَّ عَنِّي، و عَلَّمَ أَنَّ مِثْلَ هَذِهِ الْمَاعَمَلَةِ لَا يَجْشِمُهَا إِلَّا مَنْ الْكَفَرُ رَهْصُهُ<sup>٢</sup>، وَ الْحُمَقُ رَمَّصُهُ<sup>٣</sup>، وَ الطَّيْشُ طَيَّبَتْهُ وَ سَنَحُهُ<sup>٤</sup>، وَ الْهَذْيَانُ<sup>٥</sup> سَجِيَّتُهُ وَ عَادَتُهُ<sup>٦</sup>؛ وَ قَدْ خَالَطَنِي النَّاسُ فِي أَحْوَالِ الْإِحْتِشَامِ وَ الْإِحْتِشَادِ<sup>٧</sup>، وَ فِي أَحْوَالِ التَّبَسُّطِ وَ الْإِسْتِرْسَالِ<sup>٨</sup>، وَ عِنْدَمَا تَغْلِبُ الْمُسَاعَدَةُ عَلَى مُسْكَاةِ الْعَقْلِ<sup>٩</sup>؛ فَمَا كَشَفَنِي الْإِمْتِحَانُ وَ الْإِبْتِلَاءُ<sup>١٠</sup> عَنْ أَمْثَالِ<sup>١١</sup> هَذِهِ الْخِلَالِ<sup>١٢</sup> وَ إِمَّا أَحْرَمَ عَلَيْهِ الْمُنَازَرَةَ فِي هَذَا الْبَابِ بِسَبَبِ مِنَ الْأَسْبَابِ<sup>١٣</sup>، وَ إِنْ يَعْلَمُ<sup>١٤</sup> ذَلِكَ الْخَبِيثُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي الْحَدِيثُ، فَيَأْتِي أَعْلَمُ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ عَلَيَّ مَا<sup>١٥</sup> يَتَقَوْلُهُ، مُلَقَّنٌ<sup>١٦</sup>

١. ش، ق: هذا الفن / ص ١: الظن / ت: هذه الظنين. الظنن، جمع الظننة: التهمة.

٢. الرهص: أسفل عرق في الحناط (تهذيب اللغة، ج ٦، ص ١١٠)؛ «الرهمص»: أس الشيء؛ الطين الذي يجعل بعضه على بعض فيبيح به (المعجم الوسيط)؛ «الكفر دمهص» نيز مناسب است: الدمص: كل عرق من أعراق الحناط، و الأسفل منه «دهص» (تهذيب اللغة، ج ١٢، ص ١٥١).

٣. ص ٢: الحق رمصه (نسخه بدل: الحمق رهضه) / ن، ث، ص ١: و الحمق رهضه. الرمص: وسخ أبيض جامد يجمع في موق العين (المعجم الوسيط). «الكفر دمهص» نيز مناسب است: الدمص: كل عرق من أعراق الحناط، و الأسفل منه «دهص».

٤. ث، ن، ص ١: أسه و سنحه / ن، ق: طيبته و نسجه / ش: سنحه / ص ٢: أسه (نسخه بدل: طيبته) و سنحه / ف: طيبته و سبخته (نسخه بدل: نسحه). «الطيش»: حفة العقل. السبخ: الأصل من كل شيء. «سبخته» نيز مناسب است: السبخة: أرض ذات ملح و نزل لا تكاد تنبت (المعجم الوسيط).

٥. «الهديان»، من «هذي»: تكلم بغير معقول لمرض أو غيره.

٦. ف: سبخته. «السجيه»: الطبيعة و الخلق (المعجم الوسيط).

٧. ش، ق: - الاحتشاد. - الاحتشام: من الحشم: الغضب. الاحتشاد: من الحشد: الجماعة، اجتماع القوم لأمر (المعجم الوسيط). «الحشم» الانتقياض عن أخيك في المطعم و طلب الحاجة. (تهذيب اللغة، ج ٤، ص ١٩٤).

٨. ص ١، ص ٢: أحوال البسط / ن، ث: أحوال البسيط / ف، ق: حال التبسط. «البسط»: ترك الاحتشام. «استرسل»: انبسط و استأنس (المعجم الوسيط)

٩. المسكة: ما يمتسك به العقل (المعجم الوسيط)

١٠. ف: - الابتلاء.

١١. ص ١، ن، ث، ش، ص ٢، ق: - أمثال

١٢. ن: الخلال / ص ١، ق: الخلال

١٣. ق، ش، ف: - بسبب من الأسباب

١٤. ف: لن يعلم

١٥. ص ٢: - ما

١٦. من «لقته الكلام»: ألقاه إليه ليعيده (المعجم الوسيط)

مَراسِلٌ من جهة بعضِ الحسدةِ مرشواً. و قد بلغ سمعى ما شكاه<sup>٢</sup>، و لم يكن الأمر على ما حكاه<sup>٣</sup>. و الله<sup>٤</sup> يعلم أئى لم أصرف<sup>٥</sup> عنه رزقاً و رفقاً كان يتوقعه و يتطمعه، بل كانت الأمور بالصدماً<sup>٦</sup> يحسه و يحسبه<sup>٧</sup>؛ فلولا مأثور الجميل<sup>٨</sup> عنه لما نَزَّ إليه من هذا الجانب ندى<sup>٩</sup>، و لا كانت تُنسى معاملته المشهورةُ أبداً. و قد عرف الشيخ<sup>١٠</sup> حقوقى<sup>١١</sup> عليه و كفراته و إنكاره لها، و عودى له - كلما عاد الشمل<sup>١٢</sup> جامعاً - إلى<sup>١٣</sup> أحسن ما كنتُ قبله، نبذاً لسيئاته<sup>١٤</sup> وراءَ الظهر، و تطليساً لمعاملته<sup>١٥</sup> عن الذكر، و خطأ لعذره<sup>١٦</sup> عن أن يكون محطاً لرجال<sup>١٧</sup> الحقد، و أن يذهب به<sup>١٨</sup> مذهب المحاوره، و اقتصاراً منه

١. ف: من شقّ / ص ١، ٢، ن، ث، ش: موشو (ث، نسخه بدل: مرشوا) / ق: مرشوه

٢. ن، ث، ص ١، ٢: عنى ما شكاه / ش: عنى ما شكاه / ق: متى ما شكاه

٣. ص ١، ٢: حكااه

٤. ن، ث: فالله

٥. ف: أصرف (نسخه بدل: لم أصرف)

٦. ف: كان الأمر

٧. ص ٢: كما (نسخه بدل: لم أصرف)

٨. ف: يحسبه و يحسبه / ص ١: كما يحسه و يحسبه / ن: يحسبه يحسبه / ث، ص ٢: يحسبه و يحسبه / ق: تحسه و يحسبه

٩. ف: ولولا منانى بالحمل / ص ١، ن، ث، ص ٢: فلولا منانى الجميل / ق: و لولا مأثور الجميل. برأى مصحح

عبارت و مقصود از آن روشن نیست.

١٠. ف، ص ٢: ندى (ندا) / ق: ردى

١١. ص ١، ٢، ن، ث: الفقيه

١٢. ف: تفوقى (نسخه بدل: حقوقى)

١٣. ص ١: الشملى / ش، ص ٢ (هامش)، ق: جحد بالشمل. «شمل القوم»: اجتماعهم

١٤. ف: - إلى

١٥. ش: سياسته / ص ٢: لسياسة

١٦. ف: لعاملاً (نسخه بدل: لمعاملته). «تطليساً» من طلّس: أمضى (المعجم الوسيط)

١٧. ش: لقدر / ص ١، ٢: حظاً لقدرته / ق: حظاً لقدره / ث، ن: حظاً لقدرته. «حظاً لعذره» من حظاً وزره: وضمه

عنه (المعجم الوسيط)

١٨. ص ١، ن، ث، ص ٢: محطاً له حال. «محطاً»، من حظاً: مكان النزول (المعجم الوسيط)

١٩. ف، ق: به / ساير نسخه‌ها: فيه

على معاشرته، كَبِعِرِ الطَّبَاءِ وَ تَقَطَّ العَرُوسُ<sup>١</sup> إِذَا طَلِبَ لَظَاهِرِهَا بَاطِنٌ، وَ لِحَاضِرِهَا غَائِبٌ،  
اعوَزَ إِعوَازًا بِيضِ الأَنُوقِ<sup>٢</sup> وَ زَافَتِ<sup>٣</sup> زِيَاةَ السُّتُوقِ<sup>٤</sup>.

ثم هذا الحديث الذي أنشأ يَهْدِي به، ليس هو أول ما يتلجج<sup>٥</sup> به بل هو أرز<sup>٦</sup> لم-  
يزل يُسَخِّئُهُ بل يُعَفِّنُهُ وَ يُدَخِّئُهُ؛ وَ قد بلغني هذا غير مرّة، وَ لكن لا على هذه الصورة. وَ  
كان عندي أَنَّ الشَّيخَ<sup>٧</sup> عَرَفَ «الأَصْلَ» فِي هَذَا، وَ التَّزْوِيرَ «المُضَافَ» إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ  
الأَحْمَقِ المَعْتَوَةِ الشَّرِّ، مَعَ طَائِفَةٍ<sup>٨</sup> وَ اجْتِمَاعِ عِدَّةٍ مِنْ حَمَقِي هَمْدَانَ، قَضَى بَعْضُهُمْ نَجْبَهُ وَ  
الآخَرُونَ عَيْشًا:

أَمَّا «الأَصْلُ»، فَالْحَطْبُ الَّتِي كُنْتُ شُغِفْتُ بِإِنْشَائِهَا بُرْهَةً، بَعْضُهَا فِي التَّوْحِيدِ وَ

١. ص ١، ش. ٢: كَبِعِدِ الطَّبَاءِ وَ نَكَتِ العَرُوسُ / ن: كَبِعِيرِ الطَّبَاءِ وَ نَكَتِ العَرُوسُ / ث: كَبِعِرِ الطَّبَاءِ وَ نَكَتِ العَرُوسِ.  
«التبعر»: رَجِيعُ ذَوَاتِ الحَفَّتِ وَ ذَوَاتِ الطَّلْفِ إِلَّا البَعْرَ الأَهْلِي (به فارسي: بِشَكْلِ). «الطَّبَاءُ»، جَمْعُ الطَّبِي: الغَزَالِ. «تَقَطَّه  
العروس»: مِنْ تَقَطَّتِ المَرْأَةُ وَ جَهَّأَتْ وَ خَدَّعَتْ؛ تَحَسَّنَ بِذَلِكَ (تاج العروس، ج ٥، ص ٢٣٤). نَقَطَتِ المَرْأَةُ خَدَّهَا: تَحَمَّلَتْ  
بِوَضْعِ نَقْطَةٍ عَلَيْهَا. «نَقَطَ العروس»: قَدَّمَ إِلَيْهَا مَالًا أَوْ هَدِيَّةً عِنْدَ زَافَاتِهَا (المعجم الوسيط). «تَقَطَّ عروس وَ أبعاد طباء»: مَثَلُ  
هَذَا الشَّعْرِ مَثَلُ بَعْرِ الطَّبِي، مَنْ شَمَّهَ وَ جَدَّ لَهُ رَائِحَةَ طَبِيَّةٍ، فَإِذَا فَتَّهَ وَ جَدَّهَ بِخِلَافِ ذَلِكَ. جَمْعُ الأَمْثَالِ مِيدَانِي: تَحْقِيقُ مُحَمَّد  
أَبوالفضل اِبْرَاهِيمِ، ج ٣، ص ٢٨٤، اَفْسَتْ اَز رَوِي چَاب مِصر، بِيروت دَارالجَلِيل، چَاب دوم، ١٤٠٧ ق.  
٢. ف: اعوز

٣. «الأَنُوقُ»: العَقَابِ، الرِّخْمَةِ. «اعوز» مِنْ عَوَزِ الشَّيْءِ: عَزَّ، فَلَمْ يَوجَدِ (المعجم الوسيط). قَوْلُهُمْ: «أَعَزَّ مِنْ بِيضِ الأَنُوقِ»،  
مَثَلُ يَضْرِبُ لِلْمُسْتَحِيلِ أَوْ لِمَا لَا سَبِيلَ إِلَيْهِ، لِأَنَّ الأَنُوقَ تَحَرَّرُ بِيضُهَا فَلَإِكَادَ يَظْفَرُ بِهِ، لِأَنَّ الأَنُوقَ تَحَرَّرُ بِيضُهَا فَلَإِكَادَ  
يَظْفَرُ بِهِ، لِأَنَّ أَوَّارَهَا فِي القَلْلِ الصُّعْبَةِ

٤. ص ١: زاق

٥. ن، ث، ق: التَّنُوقِ. «زاف»، مِنْ «الدَّرْهَمِ الزَّائِفِ» أَيْ المَرْدُودِ لِنَشْءِهِ فِيهِ. «السُّتُوقُ» مِنْ الدَّارِهِمِ: الزَّيْفُ البِهْرَجِ الَّذِي لَا  
قِيَمَةَ لَهُ (المعجم الوسيط)

٦. ف: يتلحا. تلجج: تردّد. يتلحا نیز با عبارت درست می آید: «یتلحا» مِنْ لِحَا - يَلِحو، تَلَمَّحِي: فَلان إِذَا جَعَلَ جِزْءًا مِنْ  
العِمامَةِ تَحْتَ لِحْيَتِهِ (المعجم الوسيط)

٧. ف: بل أرن. مِنْ «أرن»: مَنْ تَعَدَّى طَوْرَهُ. «أرز» به فارسي: بَرَنج

٨. ص ١، ن، ث، ٢: الفقيه أدام الله عزّه قد

٩. «المعتوده»، مِنْ «عَتَبَ فِي الشَّيْءِ»: أَوْلَعَ بِهِ وَ حَرَصَ عَلَيْهِ، «الشَّرُّ»، مِنْ رَجُلٍ شَرٌّ: ذُو شَرٍّ (المعجم الوسيط)

١٠. ص ١، ن، ث: - مَعَ طَائِفَةٍ

التحميد، و في إثبات النبوات و دلائل نبوة المصطفى نبينا<sup>١</sup> عليه السلام؛ و بعضها في آيات الله و حكمه<sup>٢</sup>؛ من ذلك ما في الحياة - حياة السماء على الشرح و الاستقصاء - و من ذلك ما<sup>٣</sup> في تعريف<sup>٤</sup> حال الجنين و هو في قراره المكين<sup>٥</sup>، إلى أن تنفس<sup>٦</sup>، فيلقى مثيره و يستهل<sup>٧</sup> لما تجدد عليه فينكره<sup>٨</sup>؛ و بعضها في الرد على الصابئين و المجوس و النصارى و اليهود؛ و بعضها في الرد على وفاة القدر و على القائلين أيضاً بالإجبار<sup>٩</sup>؛ و غير ذلك. و هذه الخطب<sup>١٠</sup> قد ضاعت<sup>١١</sup> فيما ضاع من الأسباب، إلا أن لبعضها نسخاً عند الأصحاب، و لا بد لي<sup>١٢</sup> من طلبها و حملها إلى الري<sup>١٣</sup> لتعرض على الأجلة الذين<sup>١٤</sup> سمعوا من ذلك الإنسان عظيم البهتان، حتى إن<sup>١٥</sup> كان ما<sup>١٦</sup> يرويه<sup>١٧</sup> هو ذلك<sup>١٨</sup>، نظروا و

١. ف، ق، ص ١، ص ٢ - نبينا

٢. ق: صلى الله عليه و آله / ص ١، ص ٢: عليه الصلاة و السلام

٣. ص ١، ص ٢: وفي حكمها / ق: و حكمته

٤. ف: - ما

٥. ش: تعرف

٦. ن، ث، ف (نسخه بدل): قرار مكين

٧. «تنفس»: من النفس: أي تنفس نسيم الهواء. «فيلقى»: من ألقى الشيء إلى الأرض: طرحه (المعجم الوسيط). «المثير»: الموضوع الذي تلد فيه المرأة. «يستهل»: من استهلش المكان: تبوأه و اتخذته سهلاً

٨. ص ١، ن: بنفس فيلقاه مثيره و يستهل لم يتجدد عليه تنكيره / ث، ص ٢: تنفس فيلقاه مثيره (ث: منيره) و يستهل لما

تجدد ينكره (ث: تنكيره) (ص ٢، نسخه بدل: فينكره) / ق: تنفس فتلقا مثير و يستهل لما تجدد عليه

٩. ص ١، ق: بالأجبار

١٠. ق: ضاع

١١. ف: - لي

١٢. ص ١، ص ٢: المرء / ن، ث: المرء

١٣. ف: الذي

١٤. ش: إله

١٥. ف: - ما

١٦. ف، ق: يرويه

١٧. ف: ذلك

تأملوا هل فيه ما يتجافى<sup>١</sup> عنه العقل<sup>٢</sup> والدين؟<sup>٣</sup> ويأينه<sup>٤</sup> الصراط<sup>٥</sup> المستقيم؟  
و أما «الإضافة»، فهو أن الفرقة<sup>٦</sup> التي ذكرتها ايتَمَرُوا<sup>٧</sup> بينهم، فقالوا: إن هذه الخُطَبَ  
متكررة الأسجاع، محتملة لأن تُنسب<sup>٨</sup> إلى<sup>٩</sup> التشنيع، لكنّها نقيّة المعاني عن المغامز؛ و  
الرأى أن يُخدش بتحريف، و تُخلط بها أشياء - كانت عند أبلغهم حمقاً<sup>١٠</sup> - ممّا هُذِيَ به  
بعض الصابئين<sup>١١</sup> و النصارى و رجل أدركته أنا<sup>١٢</sup> و أدركه الشيخ<sup>١٣</sup>، ثمّ يعزوه إلى فلان؛  
ففعّلوا<sup>١٤</sup> و تتجوا من ذلك خِلْقَةً مُتَنافِرَةً الأعضاء، مُتَنافِيَةً الأجزاء، لاثّسبه<sup>١٥</sup> شيئاً من  
الأشياء، يصحّ من جوانبها<sup>١٦</sup> الدسيس<sup>١٧</sup>، و لا يلتبس<sup>١٨</sup> فيه التلبيس<sup>١٩</sup>. و لقد عُرِضَ

١. ص ١، ش، ق: هل يتجافى

٢. ص ١: ماينه

٣. ف: يياض في الأصل

٤. ايتَمَرُوا: أى تشاورُوا

٥. ص ١ - ماينه

٦. ف: عن المغافر / ص ١: على المعامن / ن، ث: على المعامر / ص ٢: على المعامز. «المغامز». جمع المَقَمَز: العيبُ و

الطنن

٧. ف: - حمقاً

٨. ص ١: الصليبيين

٩. ث: - أنا

١٠. ص ١، ص ٢، ن، ث: الفقيه أدام الله عزّه

١١. ن: فعلوا

١٢. ص ١: لانسبة

١٣. ف، ق: جوانبه

١٤. الدسيس، من «دَسَّه»: أخفاه، الدسيس: المرأى يعمله (المعجم الوسيط)

١٥. ن: لايلبس

١٦. «التلبيس»، من (ليس عليه الأمر): خلطَ عليه (المعجم الوسيط)

١٧. ف: قد

عَلَىٰ بَهْمَدَانَ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ، فَقَلْتُ كَفْتُ سَجِيَّتَهُ<sup>٢</sup> شَاهِدَةً بِأَنَّهُ دَعَىٰ مُتَنَحِّلًا<sup>٣</sup>، وَنَظَّمَهُ بَيِّنَةً عَلَىٰ أَنَّهُ مَلْفُوفٌ مَتَعَمَّلٌ<sup>٤</sup>.

و العجبُ من استدلالِهِم<sup>٥</sup> بالمقدورِ عليه من تكثيرِ الأَسْجَاعِ على أَنه مُضَاهِي به، المعجوزُ عنه بالاجتماعِ<sup>٦</sup>، حتى استصلحوه لأن يتوصلوا بتحريفه و خَلَطَ كَثِيفًا<sup>٧</sup> مِنَ الْعَشِّ<sup>٨</sup> بِلَطِيفِهِ. إِلَى مِثْلِ مَا افْتَرَوْهُ<sup>٩</sup> وَ اخْتَلَقُوهُ وَ زَوَّرُوهُ وَ اخْتَرَقُوهُ. وَ اللَّهُ يَلْعَنُ مَنْ اعْتَقَدَ مَا يَقُولُهُ<sup>١٠</sup> وَ نَوَاهُ، وَ يَلْعَنُ مَنْ بَهَتَ بُهْتَانَهُمْ وَ افْتَرَاهُ. وَ الْإِنْسَانُ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ<sup>١١</sup> أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنَّهُ أَظْلَمُ النَّاسِ؛ فَلَيْسَتْ الصُّورَةُ عَلَيْهِ<sup>١٢</sup> بِخَافِيَةٍ<sup>١٣</sup>، وَ لَا الْجَلِيَّةُ عِنْدَهُ<sup>١٤</sup> مُلْتَبِسَةً. وَ لَوْ كُنْتُ مِمَّنْ يَضَعُ لِسَانَهُ فِي كُلِّ مَعْرُضٍ، وَ يَنْشَبُ أَنْيَابَهُ<sup>١٥</sup> فِي كُلِّ مَقْبُضٍ<sup>١٦</sup>

١. ش. (ص ٢، نسخه بدل)، ق: كيف

٢. ف: شحنته (نسخه بدل: سجيته)

٣. ث: منحل. «الدعي»: المتهم في نسبه (المعجم الوسيط). «المتنحل»: من انتحل الشيء: آذاه لنفسه و هو لغيره (المعجم الوسيط)

٤. ف: ملفوق. «ملفوق»: من لف فلان: نقل و بطو في الكلام و عيى (المعجم الوسيط). «متعمل»: من عمل فلان: تكلف العمل (المعجم الوسيط).

٥. ق + عليه

٦. ق: و

٧. ن: بالاجتماع / ساير نسخه ها: بالإجماع

٨. ش: كثير

٩. ن: العيش

١٠. ص ١، ص ٢: امتروه

١١. ف: نقلوه / ن، ث، ش: يقولونه / ق: يقولوه

١٢. ف (ص ٢، نسخه)، ق: ذكره

١٣. ف: - عليه

١٤. ق: خافية

١٥. ش: عليه

١٦. ص ١، ن، ث، ص ٢: ينبت أسنانه. «ينشب أنيابه»: من قولهم: نشبت مخالب الجارح في الصيد و نشب العظم في الحلق (المعجم الوسيط)

١٧. ف: معض

لَسَلَطْتُ<sup>١</sup> عليه أَسَلَةً تَسَحَّلُهُ<sup>٢</sup> حَتَّى تُفْتَتَ<sup>٣</sup> وَ تُمَزَّقَ فَرَوْتُهُ<sup>٤</sup> حَتَّى تَبْهَيْتَ<sup>٥</sup>؛ فَإِنَّ<sup>٦</sup> فِي ذَلِكَ  
الْعَرَضِ<sup>٧</sup> لِلْمُنْتَجِعِ مَرْتَعٌ<sup>٨</sup> وَ لِلنَّاهِلِ مَشْرَعٌ<sup>٩</sup>؛ لَكِنِّي أَقْدَسُهَا عَنِ التَّدْثُوسِ<sup>١٠</sup> بِمَسِّ كُلِّ  
عَرِضٍ، وَ الْإِنْتِطَاقِ فِي كُلِّ عَرِضٍ<sup>١١</sup>؛ وَ لِيَ عَنِ مِثْلِهِ شُعْلٌ شَاغِلٌ. وَ لَيْسَ فِي<sup>١٢</sup> الْإِسْتِغَالِ  
بِهِ طَائِلٌ. وَ الشَّيْخُ<sup>١٣</sup> يَتَأَمَّلُ هَذَا وَ يَعْرِفُهُ؛ وَ لِيَفْرَحَنَّ<sup>١٤</sup> رَوْعَهُ<sup>١٥</sup>، وَ لَا يَتَوَزَّعَنَّ فِكْرَهُ، وَ  
لِيَعْلَمَ أَنَّ الْبَرِيءَ جَرَىءٌ؛ وَ أَنَّ الْكَذِبَ لاجْرِيَّةٌ لِسَيْلِهِ<sup>١٦</sup>؛ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ<sup>١٧</sup> لانهَارَ لِلَيْلِهِ؛ وَ  
الْعُقُولُ<sup>١٨</sup> قَاعِدَةٌ<sup>١٩</sup> - لِلتَّمْيِيزِ - بِمِرْصَدٍ<sup>٢٠</sup>.

- 
١. ص ١: لسلطت  
٢. ن، ث، ص ٢: تسجيله. «الأسلة، الأسل»: كل ما حُدَّ من الحديد من سيف أو سكين أو سنان. ومنه: أسلة اللسان:  
رأسه، و الرِّمَاحُ على التشبيه (المعجم الوسيط). «تسحل»، من سَحَلَ: قَشَرَهُ وَ نَحَتَهُ (المعجم الوسيط)  
٣. ص ١: يتفتت / ص ٢: يتفتت (نسخه بدل): يتفتت. «تفتت الشيء»: تكسرت (المعجم الوسيط).  
٤. ف: فرومه (نسخه بدل: فروته). «الفروة»: الجبهة من جلود بعض الحيوانات (به فارسي: پوستين)، المجلدة ذات  
الشعر (المعجم الوسيط)  
٥. ش: - حتى  
٦. ق: تثبتت / ص ١، ص ٢: تبهنت / ث: تبهنت. «تبهت»: طالب الكلاء. «الناهل» رِيَانٌ وَ عَطْشَانٌ. «مَشْرُوعٌ»: مُورِد  
الشاربة (لسان العرب)  
٧. ف: و إن  
٨. ش: الغرض  
٩. ص ٢: مرقع  
١٠. ص ١: المنتجع ... / ف، ق: ... مرتعاً ... مشرعاً. «المنتجع»: طالب الكلاء. «الناهل» رِيَانٌ وَ عَطْشَانٌ. «مَشْرُوعٌ»: مُورِد  
الشاربة (لسان العرب)  
١١. ف: الدنس  
١٢. ص ١، ص ٢: الاستطلاق بكل مرض / ش، ق: الاستطلاق في كل مرض / ن: و الاستطلاق في كل عرض  
١٣. ص ١: - في  
١٤. ف: - الفاضل أدام الله عزه / ص ٢: + الفاضل  
١٥. ف: فليفرحن / ق: فليفرجن  
١٦. «الرُّوعُ»: القلبُ وَ الذَّهْنُ وَ الْعَقْلُ (المعجم الوسيط)  
١٧. ش، ص ٢: جرية له / ق: جوية له. ث، ن، ص: لا خيرية له  
١٨. ص ١، ن، ث: جرية له و الباطل  
١٩. ص ١: المعقول  
٢٠. ف: قاصدة (نسخه بدل: قاعدة)  
٢١. ف: + و السلام. تَمَّتْ الرِّسَالَةُ / ث: بِحَمْدِ اللَّهِ وَ حَسَنِ تَوْفِيقِهِ / ص ٢: + تَمَّتْ رِسَالَةُ